

سعدي تالی فردوسی

دکتر جلیل تجلیل

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

و حسین فامیلیان سورکی

(از ص ۱ تا ۱۷)

چکیده:

در این پژوهش پارسی از اشتراک فکری دو ابر مرد ایران یعنی فردوسی و سعدي مطرح شده است. در مقاله حاضر، جانمایه‌های حیات و پایداری آدمی و آموزه‌های آن دو بزرگوار را در زمینه‌های واحد به قلم کشیده‌ایم و شواهد مختلفی از آثارشان با روشی تطبیقی بدست داده شده است. آنها در عرصه‌ی بنیان‌های حیات آدمی در سه محور؛ وظیفه‌ی انسان نسبت به خدا، تکلیف آدمی در قبال خود و دیگران و بالاخره وظیفه‌ی انسان در ارتباط با جامعه و طبیعت نظری یکسان داشته‌اند. از نگاه آنها بلاها و مصائب نتیجه‌ی کردارهاست و توفیقات نیز چنین است. رویکرد به پیام‌ها و ارمغان‌های آنها ضرورت زمان ماست؛ چاره آنست که خود را به آنها بسپاریم.

واژه‌های کلیدی: خویشاوندی فکری، شباهت محتوایی، اشتراک.

مقدمه:

اگر بخواهیم زمان آغاز پدید آمدن محصولات فکری و فرهنگی فردوسی و سعدی را در نظر بگیریم، آن دو پرچمدار بزرگ زبان فارسی حدود سیصد سال با یکدیگر فاصله دارند. در این زمان نسبتاً طولانی، بسیاری از مسائل از جمله مطالبات اجتماعی، زمینه‌ی طرح آرمان‌های اخلاقی، نحوه‌ی اندیشه و بیان دگرگون شده است، اما آن دو بزرگوار جدای از اختلافات، در موارد فراوانی اشتراک فکری دارند؛ به نحوی که گویی در یک زمان می‌زیسته‌اند.

از ظاهر سخنان آنها که بگذریم در بحث از مسائل کلی زندگی اجتماعی و فردی انسان‌ها، دیدگاه مشترکی دارند. در طرح مسائل اعتقادی هر دو شاعر از خداشناسی، خداپرستی و بندگی، گناه و توبه، شکرگزاری از نعمت‌ها، توکل، باور به روز رستاخیز و امید به بخشایش الهی سخن می‌گویند.

در عرصه‌ی زندگی اجتماعی بر شیوه‌ی کشورداری و توجه به عمران و آبادانی و وظایف شهریاران نسبت به رعیت تأکید بیشتری شده است. در کنار آن به مواردی از جمله فضیلت قناعت و بسندگی، آهستگی و تأمل در کیفر مجرمان، توصیه به خلوص و یکرنگی، اهمیت دادن به تعلیم و تربیت و پرورش فرزند، توجه به مسائل خانوادگی، آموختن آیین و آداب مهمان‌نوازی و التفات به لشکریان و نواختن آنها پرداخته شده است.

در بخش اندرزهای اخلاقی تقریباً هر دو شاعر یکسان عمل می‌کنند، بدین ترتیب که به نکوهش آز و فزون خواهی می‌پردازند و از آن به عنوان آفت بزرگ یاد می‌کنند. آز در دفترهای آنها مایه‌ی پدید آمدن بسیاری از رخداد‌های شوم و هولناک است. در پذیرش این واقعیت تردیدی نیست که همه از آن بهره داریم و البته خود عامل حیات و موتور وجود است. نکته این‌که اگر این عامل حیات مهار نشود، خود عامل بزرگ تباهی و نیستی است. آز بزرگترین خطری است که آرامش و آسایش را از زندگی فردی و اجتماعی حذف می‌کند و انسان‌ها را چه در محدوده‌ی

یک خانواده و چه در جغرافیای جهانی به جان یکدیگر می اندازد. رعایت آیین و آداب سخن گوئی، نام خواهی و جستجوی راهی برای کسب جاودانگی، بگوش گرفتن اندرزهای دانشیان رو به موت و آراسته شدن به آرمان‌های اخلاقی از اندیشه‌های یکسان آنهاست. آثار فردوسی و سعدی به جهانیان مژده‌ی صلح پایداری می دهد. درنگاه آنها مردم دنیا اعضای یک خانواده به حساب می آیند و جنگ‌های بین المللی در حقیقت یک جنگ خانوادگی است. اگر این سخن به نیکی از سوی شه‌یاران و بزرگان ملت‌ها شنیده شود، هیچ ملتی سرزمین دیگر را دشمن نخواهد شمرد. روح بیگانگی از میان خواهد رفت و ما شاهد «انسانیت فردیت یافته» خواهیم بود. سعدی و فردوسی هریک به شیوه‌ی خود برای نجات آدمی در تکاپوی چاره جویی هستند و ارائه طریق می کنند.

با استدلال می توان ثابت کرد بیشترین شباهت فردوسی و سعدی در زمینه‌ی اعتقادی و حوزه الهیات دیده می شود. زیرا دو شاعر در مقوله‌های اجتماعی و اخلاقی اولاً " در بعد تاریخی از هم دورند و با گذر زمان وضعیت اجتماع تغییر یافته است و بستر زندگی دستخوش دگرگونی شده است. در ثانی انسان که مورد قضاوت است بر خاکی زندگی می کند که ذات آن گردندگی است. مگر می شود آدمی در کانون تحولات باشد اما عوض نشود، بنابراین به این نتیجه می رسیم که در مسائل اخلاقی و آیین و آداب زندگی اجتماعی هم انسان و هم بستر زندگی او دچار تحول شده است. اما در بخش الهیات و ارتباط بنده با خدا تا حد زیادی معبود و آنچه اقتضای سروری و آفرینندگی اوست ثابت مانده است؛ به عبارت دیگر در این قسمت ما بیشتر از دو بخش دیگر با انسان بی زمان و بی مکان سروکار داریم. آدمی در هر زمان و مکانی نیازمند معبود و مناجات با اوست.

با تسامح می توان گفت بخشی از آثار سعدی به نحوی نتیجه‌ی تاثیر مستقیم سخن فردوسی است. به عبارت دیگر سخنان بلند حکیم خراسان پس از سیصد

سال ظهوری نوین می‌یابد؛ گوئی سعدی درکشاکش جریان‌های سیاسی و اجتماعی زمانه‌ی خود به درون شاهنامه دست می‌برد و نیازهای مردم روزگار خود را از این کتاب بیرون می‌کشد. سخنان او با دفتر بزرگ ایرانیان پیوستگی دل‌انگیزی دارد.

فردوسی نابغه‌ای است که اخگر تفکرات پیشینیان ما را از خطر سردی و نابودی نجات بخشید و از آن شراره‌های پراکنده آتشی برافروخت که پسینیان از جمله سعدی خوراک روحی مردم روزگار خود را بر روی آن پخته‌اند و از آنچه فراهم آورد برای هدایت هم عصران خود به نیکی سود جستند.

در این بخش سعی شده است به صورت گزینشی و مختصر عناوین، مفاهیم، تعبیرات و مطالبی که نشانگر دیدگاه مشترک فردوسی و سعدی است نموده شود. هر دو شاعر از درد مشترک انسان‌ها و دغدغه‌های همیشگی بشر سخن گفته‌اند؛ یکی تفکرات پیشینیان را بیشتر نموده است، دیگری اغلب به زمانه‌ی خود ملتفت بوده است.

آنها به شاهراه اصلی قدم نهاده‌اند؛ بنابراین به سوی مقصد واحدی پیش می‌روند. جاودانگی آنها دلیل کافی برای اثبات این مدعاست که آنها به اصل دست یافته‌اند و از آب‌شخور واحد سیراب شده‌اند. اما آن اصل درآینه‌ی تفکرات هریک از آنها به نحوی متفاوت نموده شده است.

شرایط کلی یکسان بود؛ پادشاهی درکار بود. سخن از عدالت می‌رفت. رعیت و امرار معاش مهم بود. سخن از نظامیان و ناکاران و فاسقان و طراران و... می‌رفت و سیمای کلی زندگی یکسان نموده می‌شد.

کار سعدی و فردوسی گاه از حدقربابت و نزدیکی اندیشه و توارد درمی‌گذرد. به نظر می‌رسد در مواردی سعدی از روی دست استاد طوس دیده است، اما به آنچه دیده بسنده نکرده است بلکه از آن سخنان الهام گرفته و موافق مشرب خود برای جلب توجه و هدایت خلق بکار گرفته است. چه بسا یک بیت فردوسی موجب

رویش یک حکایت در ذهن سعدی شده است چنانکه خود به آن اشاره کرده است:

نگفتند حرفی زبان آوران که سعدی مثالی نگوید برآن

(بوستان، ص ۱۱۰)

در عرصه ی نظامی گری و آیین و آداب لشکرکشی، سعدی به گواهی آثارش یک ژنرال بلند پایه ی نظامی است. نکته اینکه او درس جنگ و ستیز را در مکتب استاد حماسه ی جهان آموخته است و این فردوسی بود که نشان نظامی را به سعدی اعطا نمود.

سعدی در آموزش آیین شهریاری به فرمانروایان زمان و شیوه ی، کشورداری و نحوه ی مجازات خیانت پیشگان حکومتی نگاهش به شاهنامه است؛ کتابی که در آن شاهد ظهور افسانه‌ای‌ترین شهریاران تاریخ این مرز و بوم هستیم. پختگی سخن، قوت کلام و استحکام نتایجی که او در این باب می‌گیرد بی تردید به پیوند او با شاهنامه مربوط است. شاعر ترزبان شیراز خواندن شاهنامه را دلیل هوشمندی و نصیب بردن از عمر می‌داند. او آشکارا مخاطبان خود را به خواندن و تامل در داستان‌های این اثر بزرگ و عبرت گرفتن از آن دعوت می‌کند:

حدیث پادشاهان عجم را حکایت نامه‌ی ضحاک و جم را
بخواند هوشمند نیک فرجام شاید کرد ضایع خیره ایام
مگرکز خوی نیکان پندگیرند وز انجام بدان عبرت پذیرند

(کلیات سعدی، ص ۸۵۲)

سوای این همه نکته‌ای که باید بدان توجه نمود اینک فردوسی و سعدی سخنانشان به شخصیت آنها آغشته شده است و مهر شخصی خود را بر آن نهاده‌اند. به عنوان ابر مردان فرهنگی از عظمتی برخوردارند که مستقل از یکدیگر جزو ارکان فرهنگی ما هستند؛ بگونه‌ای که نقاط تشابه این دو قله و این دو روح بلند و دو ذهن آزاد، واقعی است که اغلب پنهان می‌ماند. اگر کسی با دقت بالا عناصر همانند را استخراج کند از شان سعدی چیزی نخواهد کاست و به عظمت فردوسی افزوده

نخواهد شد.

در شاهنامه‌ی فردوسی آدمیان و اهریمنان، مردمان و دیوان و ایرانیان و تورانیان به عنوان نمایندگان نیکی و بدی در برابر یکدیگر صف آرایی می‌کنند. سعدی نیز در حکایت‌های خود دو شخصیت را در برابر هم می‌گذارد؛ یکی نیک و دیگری بد. این اهمیت ندارد که از چه ملیتی هستند نظیر مست و پارسا؛ درویش و پادشاه؛ دانا و نادان؛ پیرو مرید و... البته گاه شاعر شیراز رویارویی و جدال بیرونی نیکان و بدان را به درون انسان می‌برد؛ یعنی انسان نه با دیگران بلکه با نفس خود به مبارزه برمی‌خیزد:

رستمی باید که پیشانی کند با دیو نفس

گر بر او غالب شویم افراسیاب افکنده‌ایم

(کلیات سعدی، ص ۷۹۹)

در داستان‌های بلند فردوسی و حکایت‌های کوچک سعدی این نقطه‌ی مشترک وجود دارد که دو تفکر در برابر یکدیگر نهاده می‌شوند و ما انسان‌ها به عنوان تعلیم گیرنده، با توجه به نتیجه‌ی رویارویی آنها در نهایت یکی از دو تیره‌ی فکری را برای پیروی برمی‌گزینیم. آنها در آثار خویش به نتیجه‌گیری‌های مشترکی دست می‌یابند و دریانی روشن به یکدیگر می‌پیوندند.

فردوسی بر سعدی تاثیر دوگانه‌ای نهاده است:

۱- تاثیر صوری و شباهت‌ها در ظاهر الفاظ و بدنه‌ی کلام مثل استفاده از لغات، ترکیبات، تشبیهات، استعارات، نام شخصیت‌های حماسی و تاریخی شاهنامه، نام جنگ افزارها و صحنه‌پردازی‌های حماسی. چون از جزئیات باید شروع کرد جنبه‌ی صوری بسیار اهمیت دارد و به منزله‌ی مقدمه‌ای برای تاثیر معنوی است. در این محدوده با قطعیت نمی‌شود گفت سعدی به طور مستقیم از شاهنامه بهره برده است چون شاعرانی در این میان ظهور کرده‌اند که آنها نیز از عناصر برشمرده فوق در آثار خود استفاده نموده‌اند.

۲- تاثیر روحی و معنوی شاهنامه بر سعدی. منظور ما نوعی خویشاوندی فکری و شباهت محتوایی است که با عبور از ظاهر می توان بدان دست یافت تا میزان ارتباط آنها آشکار شود. کار اصلی ما از این پس پرداختن بیشتر به جزء دوم مورد بالاست زیرا همانندبهای معنوی عمیق تر و قابل اعتمادتر است. ما با اشاره به پاره ای از وجوه تشابه این دو سخنور بزرگ قضاوت نهایی را به عهده ی شما می نهیم.

نمونه های زیر نشانگر دیدگاه مشترک و تفکرات یکسان فردوسی و سعدی است. البته سعدی به تقلید صرف از شاهنامه نپرداخته بلکه کثرت غور در این اثر موجب پدید آمدن ابیات همسان و ارتباط فکری شده است.

ناپایداری و بی اعتباری هستی

ناپایداری، بزرگترین درسی است که بشر از گذر زمان می گیرد. مرگ اندیشی بخش قابل ملاحظه ای از شاهنامه را به خود اختصاص داده است. اینکه همه در معرض فرسایش زمان هستند، فردا درپیش است و بازخواستی درکار خواهد بود. سعدی از عمق پیوند ایرانیان با شاهنامه به نیکی آگاه است؛ لذا جای جای، قطعیت پایان زندگی ما را با مرگ شخصیت های شاهنامه تذکر می دهد:

اینکه درشهنامه ها آورده اند رستم و روئینه تن اسفندیار

تا بدانند این خداوندان ملک کزبسی خلق است دنیا یادگار

(کلیات سعدی، ص ۷۲۴)

نه سام و نریمان و افراسیاب نه کسری و دارا و جمشید ماند

توهم دل مبند ای خداوند ملک چو کس را ندانی که جاوید ماند

(کلیات سعدی، ص ۸۲۱)

چو خسرو شدی بندگی را بکوش

از حکمت ها و اندرزهای فردوسی در خلال داستان جمشید این است که شهریار توانا باید خدمتگزار مردم و در برابر خداوند فروتن و بنده باشد. هرآن کس که خویشتن را خداوند پندارد شکست گران خواهد دید و به حال و روز جمشید گرفتار خواهد شد.

شاعر فارس نیز همین پند را در بوستان به پادشاهان می دهد و از بندگی به عنوان زینت یاد می کند.

فردوسی :

شکست اندر آورد و برگشت کار	منی چون بپیوست با کردگار
چو خسرو شدی بندگی را بکوش	چه گفت آن سخنگوی با فرو هوش
(شاهنامه مسکو، ج ۱، ص ۴۳)	

سعدی:

کلاه خداوندی از سر بنه...	اگر بنده ای سربریں در بنه
خداوند را بنده ی حق گزار	زهی بنندگان را خداوندگار
(بوستان سعدی، ص ۴۱-۴۰)	

که گیتی بفرمان او شد بیای

فردوسی:

چرانی بفرمان او در نه چون ...	دو گیتی پدید آمد از کاف و نون
همه بندگانیم و او پادشاست	بباشد بفرمان او هر چه خواست
(شاهنامه مسکو، ج ۶، ص ۴۰۵)	

سعدی :

که داند جز او کردن از نیست، هست ؟	به امرش وجود از عدم نقش بست
(بوستان سعدی، ص ۳۴)	

یزدان پرست بگیرد عنان زمانه بدست

به اعتقاد فردوسی و سعدی، یزدان پرست به منبع قدرتی دست می‌باید که عنان زمانه را بدست می‌گیرد و روزگار را فرمانبر خود می‌کند. تایید الهی مهمترین عامل کامیابی شهریاران است.
فردوسی:

چنین داد پاسخ که یزدان پاک
فلک را گزارنده او کند
پرستنده را سربرآرد زخاک
جهان را همه بنده او کند
(شاهنامه مسکو، ج ۸، ص ۲۸۴)

سعدی:

توهم گردن از حکم داور میبچ
چو حاکم بفرمان داور بود
که گردن نیبچد ز حکم تو هیچ
خدایش نگهبان ویاور بود
(بوستان سعدی، ص ۴۱)

شکر نعمت، نعمت افزون کند

فردوسی:

پرستش پرستنده را داشت سود
بران برتری برتری‌ها فزود
(شاهنامه مسکو، ج ۹، ص ۷۱)

سعدی:

«منت خدای را، عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش
مزید نعمت....» (کلستان سعدی، ص ۴۹)

چو راضی شدی سیم و سنگت یکی است

باتکیه بر «قناعت و خرسندی» می‌توان به تبیین کرامات صوفیان پرداخت.
فردوسی:

ولیکن چنین گوید آن سالخورد
که بودش سه فرزند آزاد مرد

که چون آزرگرد زدلها تهی
چه آن خاک و آن تاج شاهنشهی
(شاهنامه مسکو، ج ۱، ص ۹۷)

سعدی:

شنیدی که درروزگار قدیم
شدی سنگ در دست ابدال سیم
نپنداری این قول معقول نیست
چوراضی شدی سیم و سنگت یکی است
(بوستان سعدی، ص ۱۴۹)

ندارم همی دشمن خرد خوار
ضحاک دلهره و نگرانی خود را درمورد فریدون که بچه‌ای کوچک بیش نیست
اینگونه ابراز می‌دارد:

ندارم همی دشمن خردخوار
بترسم همی از بد روزگار
(شاهنامه مسکو، ج ۱، ص ۶۱)

سعدی:

دانی که چه گفت زال با رستم گرد
دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
(گلستان سعدی، ص ۶۲)

نه مرخلق را صنع باری سرشت

فردوسی درباره‌ای از سخنان خود به مبارزه با اوهام و خرافات می‌پردازد. او که سرشار از روشن بینی و مهر و عطوفت است هرگز تبعیض نژادی و تمایز رنگها را نمی‌پذیرد. در نظر او پدیده‌های جهان، آفریده نیرویی است که فراتر از همه نیروهاست؛ با خواست آن نیرو ستیزه نتوان کرد. سخنور خراسان ناخرسندی و خود خواهی سام را در اظهار تنفر از رنگ فرزند نمی‌بخشد و او را با تمام وجود سرزنش می‌کند. سعدی نیز با فراخ نگری، مداخله در کار خداوند را ناروا می‌شمارد و مارابه نکوبینی دعوت می‌نماید.

فردوسی:

ترا با جهان آفرین بود جنگ
که از چه سپید و سیاه است رنگ
(شاهنامه، هرمس، ص ۱۱۹)

سعدی:

نه مرخلاق را صنع باری سرشت ؟
سیاه و سپید آمدو خوب و زشت
(بوستان سعدی، ص ۱۷۰)

وجود زن روشنایی است

می دانیم که با تدبیر و چاره اندیشی سیندخت، کابلستان از خطر ویرانی نجات یافت. از شوهر او مهرباب که حکومت کابلستان در اختیار اوست چیزی ندیدیم. او در این ماجرا در اضطراب، نگرانی، شتابزدگی و ضعف در تصمیم گیری بسر می برد. وقتی سیندخت با بانومنی و استواری خطر را بر طرف می کند و بهترین نتیجه حاصل می گردد، مورد ستایش شوهرش قرار می گیرد. به گفته ی مهرباب زن خوب و با تدبیر، تیرگی های جهان را به روشنی بدل می کند:

بدوگفت کای جفت فرخنده رای
بی فروخت از رایت این تیره جای

(شاهنامه هرمس، ص ۱۳۴)

سیندخت رودابه را «آفتاب» معرفی می کند. سعدی نیز در بوستان زن را «روشنایی» می خواند و این امر حاکی از گرمای سرماشکن وجود زن است. که بی او حیات به فسردگی کشیده می شود. ذات بشر از گذشته تا کنون تغییر نکرده؛ انسان حسرت این گرما و روشنایی را همواره در درون خود حس می کند.

فردوسی:

بخندید و سیندخت را سام گفت
بدوگفت سیندخت هدیه کجاست
که رودابه را چند خواهی نهفت
اگر دیدن آفتابت هواس

(شاهنامه هرمس، ص ۱۳۶)

سعدی:

به دلداری آن مرد صاحب نیاز
به زن گفت کای روشنایی، بساز
(بوستان سعدی، ص ۸۳)

هزینه باندازه ی دخل کن

فردوسی:

چو داری بدست اندزون خواسته
هزینه چنان کن که بایدت کرد
زرو سیم و اسبان آراسته
نشاید گشاد و نباید فشرد
(شاهنامه هرمس، ص ۱۴۸۰)

سعدی:

چو دخلت نیست خرج آهسته ترکن
اگر باران به کوهستان نبارد
که می گویند ملاحان سرودی
بسالی دجله گردد خشک رودی
(گلستان سعدی، ص ۱۵۶)

به پوشش نباید که نازد کسی

فردوسی:

برهنه چو زاید ز مادر کسی
که مردم بمردم بوند ارجمند
نباید که نازد به پوشش بسی
اگرچند باشد بزرگ و بلند
(شاهنامه مسکو، ج ۸ ص ۱۷۴)

سعدی:

تن آدمی شریف است به جا، آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
(کلیات سعدی: ص ۷۸۹)

نکودار بازارگان و رسول

مطابق اشاره ی فردوسی مصون بودن رسولان از گزند در اوستا آمده

است. زیر و اسفندیار به آنچه که در کتاب مقدس آمده است پابندی نشان می دهند؛ از همین رو با وجود آنکه از تهدید ارجاسب در اوج خشم بسر می برند به رسولان و فرستادگان آسیبی نمی رسانند. سعدی نیز به این مهم در بوستان تذکر می دهد.
فردوسی:

که گر نیستی اندر استاو زند
ازین خواب بیدارتان کردمی
فرستاده را زینهار از گزند
همان زنده بردارتان کردمی

(شاهنامه مسکو، ج ۶ ص ۸۰)

سعدی:

نکوبایدت نام و نیکو قبول
نکودار بازارگان و رسول

(بوستان سعدی، ص ۴۴)

اعطای نشان شجاعت

پس از جنگ به نیروهای تاثیرگذار در بدست آمدن پیروزی نشان دلیری و شجاعت می دادند. به زبان امروزی به آنها درجه اعطا می کردند. منظور از «نشان» در بیت دوم فردوسی «نشان شجاعت و جهان پهلوانی» است. «پولادوند» در رویارویی با رستم اینگونه رجزخوانی می کند:

نگه کن کنون آتش جنگ من
کزین پس نیابی ز شاهان نشان
کمند و دل زور و آهنگ من
نه از نامداران و گردنکشان

(شاهنامه مسکو، ج ۴ ص ۲۹۰)

سعدی:

دلاور که باری تهور نمود
که باردگر دل نهد برهلاک
بباید به مقدارش اندر فرزند
ندارد زبیکاریا جوج باک

(بوستان سعدی، ص ۷۴)

به از خامشی هیچ پیرایه نیست

فردوسی:

ز دانش چو جان ترا مایه نیست
 به از خامشی هیچ پیرایه نیست...
 هر آنکس که دانش فرامش کند
 زبان را بگفتار خامش کند
 (شاهنامه مسکو، ج ۸ ص ۱۱۸)

سعدی:

چون نداری کمال و فضل آن به
 که زبان دردهان نگهداری
 آدمی را زبان فضحه کند
 جوز بی مغز را سبکساری
 (گلستان سعدی، ص ۱۷۶)

بگفتار بگشای بند از هنر

فردوسی:

چو خواهی که دانسته آید ببر
 بگفتار بگشای بند از هنر
 چو گسترد خواهی به هر جای نام
 زبان برکشی همچو تیغ از نیام
 (شاهنامه مسکو، ج ۸، ص ۱۴۹)

سعدی:

زبان دردهان، ای خردمند چیست؟
 کلید درگنج صاحب هنر
 چو در بسته باشد چه دانا! کسی
 که جوهر فروش است یا پيله ور
 (گلستان سعدی، ص ۵۳)

ادب آموختن از بی ادبان

فردوسی:

زیی کارگویان تو دانشوی
 نگویی از آنسان کز و بشنوی
 (شاهنامه مسکو، ج ۸، ص ۱۳۰)

سعدی:

«لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان؛ هر چه از ایشان در نظرم
 ناپسند آمدی از فعل آن احتراز کردم.» (گلستان سعدی، ص ۹۵)

توباخودنصیبی به عقبی بیر

هردوشاعر در کارآند که دلخوشی و دلگرمی و خوشبینی مارانسبت به عزیزان و خویشان به واقع بینی تبدیل کنند و به مابگویند که هیچ کس لایق تر از ما برای برخورداری از نتیجه ی تلاش ها نیست.

فردوسی :

خورد گنج تو ناسزاوار کس	ترا تنگ تابوت بهرست و بس
نه نزدیک خویشان و پیوند تو	نگیرد ز تو یاد فرزند تو
همه زهر شد پاسخ پای زهر	زمیراث دشنام باشدت بهر

(شاهنامه مسکو، ج ۷، ص ۲۰۰)

سعدی :

به مرده نپردازد از حرص خویش	غم خویش درزندگی خورکه خویش
که شفقت نیاید زفرزند و زن	توبا خود بیر توشه ی خویشتن
که فردا به دندان بری پشت دست	مکن، برکف دست نه هرچه هست

(بوستان سعدی، ص ۷۹)

زبهر نهادن چه دینار و گوهر چه سنگ

فردوسی :

دل و جان زافزون شدن کاسته	یکی پاسبان بدبرین خواسته
چو باشد به بیکار و ناسودمند	بدین دشت چه گرگ و چه گوسفند
کز خورد و پوشش نیاید بچنگ	بزیر زمین درچه گوهر چه سنگ

(شاهنامه مسکو، ج ۷، ص ۳۶۵)

سعدی

زبهر نهادن چه سنگ و چه زر	زر از بهر خوردن بود ای پدر
---------------------------	----------------------------

(بوستان سعدی، ص ۹۵)

تو مردیو را مردم بدشناس

فردوسی:

تو مردیو را مردم بدشناس کسی کو ندارد زیزدان سپاس
 هرآن کو گذشت از ره مردمی زدیوان شمر مشمر از آدمی
 (شاهنه مسکو، ج ۴ ص ۳۱۰)

سعدی:

دیو با مردم نیامیزد مترس بل بترس از مردمان دیوسار
 (کلیات سعدی، ص ۷۲۵)

نتیجه:

فردوسی و سعدی همسایه‌ی فکری یکدیگر هستند و استفاده‌ی فراوان سعدی از نام شهریاران و شخصیت‌های اساطیری و حماسی و تاریخی شاهنامه گواه تامل سعدی در این کتاب و زیستن او با پهلوانان آن است؛ به شکلی که گویی جزئی از فرهنگ و وسیع ذهنی شاعر شده است. شاعر فارس از این دایره‌المعارف بزرگ ملی برای بیان مقاصد گوناگون و اغلب آموزنده استفاده کرده است. سعدی نشان داد که با تامل در شاهنامه می‌توان شاهد گذشت زمان، شکل‌گیری و زوال سلسله‌ها، نتیجه‌ی دادگری و ستم و اعمال نیک و بد انسان‌ها بود. او پهلوانان و دلاوران ایرانی را به نیکی می‌شناسد. انگار با یک یک آنها همزیستی داشته است. از شرح احوال، خصوصیات و وقایع زندگی آنها باخبر بوده است؛ لذا از اعمال آنها نتایج مورد نظر خود را در حوزه‌ی الهیات و در ارتباط با مسائل اجتماعی و اخلاقی و حتی عاشقانه می‌گیرد.

بزرگان قوم و مقدمان طایفه‌ی انسانی، سوای جزئیات و آنچه به اتفاقات عصری مربوط می‌شود، با تسامح یک حرف واحد برای گفتن داشته‌اند.

اگر ظاهر اقوال آنها را نادیده بگیریم به اتحاد فکری و پیوند اندیشه‌ی آنها پی می‌بریم. در اعماق وجود آنها و در لایه‌های زیرین سخنانشان یک رشته‌ی حیاتی

جاری است. آنها در جاودانه بودن و عظمت مشترک هستند. هرچه بیشتر خود را به آنها بسپاریم، بیشتر رنگ آنها را به خود می‌گیریم. هردو آهنگ آن دارند تا مردان ممتازی را در هر پیشه‌ای پرورش دهند. در این دانشگاه رایگان، جنگاوران غیرتمند، سواران تک تاز، زعمای نمونه، پادشاهان آرمانی، سفیران ترزیان، شبانان تیزهوش، وزرای صاحب فراست، دانشمندان بی نظیر، آهنگران پرتوان، صوفیان پرفضا، تنگدستان بلند همت، موبدان دنیا گریز و هدایتگر تربیت می‌شوند. هردو شاعر منتهای جهد خود را بکار گرفته‌اند تا راهی برای جاودانگی پیش پای ما نهند.

منابع :

- ۱- سعدی شیرازی، مصلح الدین، بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۵.
- ۲- سعدی شیرازی، مصلح الدین، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۴.
- ۳- سعدی شیرازی، مصلح الدین، کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۵.
- ۴- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، آکادمی علوم اتحاد شوروی، مسکو، ۱۹۶۷.
- ۵- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، برپایه ی چاپ مسکو، انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۸۲.

